

تافته‌های جدابافته

داستان موفقیت انسان‌های بزرگ و راز استعداد‌های درخشان

نویسنده

ملکم گلدول

نویسنده «نقطه عطف» و «پلک بزن»

مترجم

مرجان فرجی

ویراستاری: گروه علمی رشد



تهران - ۱۴۰۰

گلدول، ملکم، ۱۹۶۳ - م. (Gladwell, Malcolm)

تافته‌های جدا بافته: داستان موفقیت، راز استعداد های درخشان / نویسنده ملکم

گلدول؛ مترجم مرجان فرجی، ویراستاری گروه علمی رشد.

مشخصات نشر: تهران: جوانه رشد، ۱۴۰۰. مشخصات ظاهری: ۳۹۲ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۷۱۶-۹۵-۴ وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا

یادداشت: عنوان اصلی: Outliers: the story of success, 2008

یادداشت: نمایه. عنوان دیگر: نخبگان چگونه نخبه می‌شوند!

موضوع: مردم موفق (Successful people) موضوع: موفقیت (Success)

شناسه افزوده: فرجی، مرجان، مترجم رده‌بندی کنگره: BF۶۳۷

رده‌بندی دیویی: ۱۵۸/۱ شماه کتابشناسی ملی: ۷۶۶۲۱۲۶

بیاید به حقوق دیگران احترام بگذاریم

دوست عزیز، این کتاب حاصل دسترنج چندین ساله نویسنده، مترجم و ناشر آن است. تکثیر و فروش آن به هر شکلی، بدون کسب اجازه از پدیدآورنده، کاری غیراخلاقی، غیرقانونی و غیرشرعی و کسب درآمد از دسترنج دیگران محسوب می‌شود، نتیجه این عمل نادرست، رواج بی‌اعتمادی در جامعه و بروز پیامدهای ناگوار در زندگی و محیطی ناسالم برای ما و فرزندان ماست.

تافته‌های جدا بافته

داستان موفقیت

انسان‌های بزرگ و

راز استعدادهای درخشان

نویسنده: ملک محمد گلدول

مترجم: مرجان فرجی

ویراستاری: گروه علمی رشد

چاپ اول: تابستان ۱۴۰۰ - شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: آرمانسا



مرکز نشر و پخش کتاب‌های روان‌شناسی و تربیتی

ساختمان مرکزی: خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، خیابان شهدای ژاندارمری، شماره ۴۱

تلفن: ۶۶۴۰۴۴۰۶

فروشگاه: میدان انقلاب، روبه‌روی سینما بهمن، خیابان منیری جاوید (اردیبهشت)، شماره ۷۲

تلفن: ۶۶۴۱۰۲۶۲ - ۶۶۴۹۸۳۸۶ - ۶۶۴۹۷۱۸۱

تهران - ۱۴۰۰

فهرست مطالب

www.ketab.ir

پیش‌گفتار..... ۷

بخش یک: فرصت

فصل ۱: اثر متیو..... ۱۹

فصل ۲: قاعده ده هزار ساعت..... ۴۳

فصل ۳: مشکل با نایغه‌ها، بخش ۱..... ۸۵

فصل ۴: مشکل با نایغه‌ها، بخش ۲..... ۱۱۳

فصل ۵: سه درس از جو فلام..... ۱۴۳

بخش دو: میراث

فصل ۶: هارلان، کنتاکی..... ۱۹۵

فصل ۷: نظریهٔ قومی سوانح هوایی.....	۲۱۳
فصل ۸: شالیزارهای برنج و آزمون‌های ریاضی.....	۲۶۹
فصل ۹: معاملهٔ شیرین ماریتا.....	۲۹۹
پس‌گفتار: یک داستان جاماییکایی.....	۳۲۳
سپاسگزاری.....	۳۴۳
دربارهٔ نویسنده.....	۳۴۷
گفت‌وگو با ملکم گلدول.....	۳۴۹
چند پرسش و موضوع برای مباحثه.....	۳۵۷
تحسین کتاب تافته‌های جدابافتهٔ ملکم گلدول.....	۳۵۹
نمایه.....	۳۶۹
یادداشت‌ها.....	۳۸۳

پیش گفتار

معمای رُزتو

«این‌ها از زور سال خوردگی می‌مردند. همین!»

Out.li.er\ - lī (-ə) r\ noun

۱. چیزی که از تنه اصلی یا تنه مرتبط، کنار گذاشته شده یا به طور متفاوتی طبقه‌بندی می‌شود.^۱

۲. مشاهده‌ای آماری که از نظر ارزش تفاوت چشمگیری با سایر نمونه‌ها دارد.

۱.

رُزتو والفورتوره^۲ در فاصله یک‌صد مایلی جنوب شرقی رُم، در دامنه

۱. نافته جدا یافته

کوه‌های آپنینه^۱ استان فوگیای^۲ ایتالیا واقع است. این شهر کوچک، به سبک دهکده‌های قرون وسطایی، پیرامون یک میدان بزرگ مرکزی بنا شده است. پالازو مارچساله^۳، قصر خاندان ساگسه^۴، از زمین‌داران بزرگ آن نواحی، به این میدان مشرف است. گذرگاهی سرپوشیده در یک طرف به کلیسای مادونا دل کارمینه^۵ - بانوی مقدس کوه کارمینه - منتهی می‌شود. پلکان سنگی باریکی از کناره تپه بالا رفته و انبوهی از خانه‌های سنگی دو طبقه با سقف‌هایی از سفال قرمز، پشت به پشت آن را احاطه کرده‌اند.

سده‌ها و عایای رُرتو، برای کار در معادن سنگ مرمر تپه‌های اطراف یا در زمین‌های زراعی دره‌های پلکانی، صبح‌ها پنج مایل از کوه پایین آمده و شب‌ها در مسیری طولانی از کوه بالا می‌کشیدند. زندگی پر مشقتی بود. کمتر کسی در میان اهالی شهر سواد خواندن و نوشتن داشت؛ همه به ناچار در فقر و تنگ‌دستی دست و پا می‌زدند. امید چندان به بهبود وضع اقتصادی نبود. سرانجام در پایان قرن نوزدهم، آوازه سرزمین فرصت‌ها در آن سوی اقیانوس‌ها به گوش اهالی رُرتو رسید.

در ژانویه سال ۱۸۸۲، گروهی یازده نفره، شامل ده مرد و یک پسر بچه، سوار بر کشتی راهی نیویورک شدند. شب نخست ورود این کاروان به امریکا، مهاجران کف زمین میهمان‌خانه‌ای در خیابان مالبری^۶، محله ایتالیای کوچک^۷ شهر منهتن^۸، خوابیدند. سپس با سری ترس راه غرب را در پیش

1. Apennine

2. Foggia

3. Palazzo Marchesale

4. Sagge

5. Madonna del Carmine

6. Mulberry St.

7. Little Italy

8. Manhattan

گرفتند و سرانجام در نود مایلی غرب بنگور ایالات پنسیلوانیا^۱، در معدن سنگ مشغول به کار شدند. سال بعد، پانزده نفر دیگر از اهالی رُرتو، ایتالیا را به مقصد امریکا ترک کردند و عده‌ای از آن‌ها از بنگور سر در آورده، به هموطنان خود در معدن سنگ پیوستند. این مهاجران - به نوبه خود - خبرهای نویدبخشی از دنیای جدید ارسال کردند و به زودی رُرتایی‌ها گروه گروه چمدان‌های خود را بسته، راهی پنسیلوانیا شدند، تا جایی که نهر باریک مهاجران به سیل بزرگی تبدیل شد. تنها در سال ۱۸۹۴، با درخواست صدور گذرنامه امریکا از سوی دویست رُرتایی، همه خیابان‌های دهکده قدیمی رُرتا از سکنه خالی شد.

رُرتایی‌ها به خرید زمین‌های سنگلاخی روی تپه‌ها رو آوردند. این زمین‌ها با مسیر شیب‌دار ویر دست‌انداز مخصوص واگن‌های باری به بنگور وصل می‌شدند. ساخت و سازی وقفه آغاز گردید - خانه‌های سنگی دوطبقه با پشت‌بام‌های آردواز کپ هم، کوچه‌هایی باریک تو در تو بر دامنه تپه‌ها، و کلیسایی به نام «بانوی مقدس کوه کارمل ما» در خیابان اصلی، که به افتخار قهرمان بزرگ وحدت ایتالیا «خیابان گاریبالدی» نامگذاری شد. در ابتدا اسم شهر «ایتالیای جدید» نام گرفت، ولی به زودی به «رُرتو» تغییر نام یافت، که با توجه به منشاء اصلی ساکنان آن نام بامسمایی بود.

در سال ۱۸۹۶، کشیش جوانی به نام پدر پاسکاله دونیسکو^۲ زمام کلیسای بانوی مقدس کوه کارمل ما را در دست گرفت. دونیسکو به تأسیس مراکز معنوی، برپایی جشنواره‌ها و تشویق مردم به پاک‌سازی زمین و کشت

1. Bangor, Pennsylvania
 2. Our Lady of Mount Carmel
 3. Garibaldi Avenue
 4. Father Pasquale de Nisco

پیاز، انواع لوبیا، سیب‌زمینی، هندوانه، خربزه و درختان میوه در حیاط خلوت طولانی پشت خانه‌ها مبادرت کرد. کار او تقسیم کردن دانه و پیاز گیاهان مورد نظر بین مردم بود. شهر جان گرفت. رزتایی‌ها به پرورش خوک، کشت انگور و تهیه شراب خانگی روی آوردند. چند مدرسه، یک پارک، یک صومعه، و یک قبرستان ساخته شد. در طول خیابان گاریبالدی ردیفی از مغازه‌های کوچک، نانوا، رستوران و پیاله‌فروشی بازگشایی گردید. با تأسیس بیش از ده‌ها کارخانه تولید پوشاک، یک‌باره تجارت پوشاک پا گرفت. همسایه‌های بنگور را عمدتاً ولشی‌ها و انگلیسی‌ها تشکیل می‌دادند. شهر بعدی پر از آلمانی‌ها بود و با این حساب - با توجه به روابط خصمانه انگلیس، آلمان و ایتالیا در آن سال‌ها - رزتو به طور انحصاری به رزتایی‌ها تعلق داشت. در چند دهه نخست سال ۱۹۰۰، اگر در خیابان‌های رزتوی پنسیلوانیا پرسه می‌زدی، فقط زبان ایتالیایی به گوش می‌خورد. البته نه هر زبان ایتالیایی، بلکه فقط گویش فوگیایی جنوب؛ همان گویش اهالی دهکده رزتای ایتالیا. رزتوی پنسیلوانیا دنیای کوچک و خودکفایی برای خود داشت که برای اجتماعات دور و برش ناشناخته بود - و شاید هنوز هم چنین باشد؛ مگر برای مردی به اسم استوارت وُلف^۱.

دکتر وُلف، متخصص داخلی، در دانشکده پزشکی دانشگاه اوکلاهما^۲ تدریس می‌کرد. او تابستان‌ها روی مزرعه‌ای در پنسیلوانیا، نه چندان دور از رزتو، کار می‌کرد. هر چند فرقی نمی‌کرد؛ رزتو چنان در دنیای خود غرق بود که می‌شد در شهری در آن حوالی زندگی کنی و آن‌قدرها ندانی در رزتو چه می‌گذرد. وُلف سال‌ها بعد در مصاحبه‌ای گفت: «از آن چند باری

1. Stewart Wolf

2. Oklahoma

که برای تابستان آنجا بودیم - دهه ۱۹۵۰ را می‌گویم - یک بار از من دعوت شد تا برای جامعه پزشکی آنجا سخنرانی کنم. پس از پایان سخنرانی، یکی از پزشکان رزتو مرا به نوشیدنی میهمان کرد. او در حین نوشیدن گفت: "می‌دانی، هفده سال است که به طبابت مشغولم و از همه جا بیمار برایم می‌آید. تا به حال ندیده‌ام حتی یک رزتایی، زیر شصت و پنج سال سن، به دلیل حمله قلبی به من مراجعه کند".

وُلف حیرت کرد. دهه ۱۹۵۰ بود. سال‌ها پیش از کشف داروهای پایین‌آورنده کلسترول و اقدامات تهاجمی برای پیشگیری از بیماری قلبی، حمله قلبی در امریکا بیداد می‌کرد. این بیماری علت شماره یک مرگ در مردان زیر شصت و پنج سال بود. عقل سلیم حکم می‌کرد که غیرممکن است دکتر باشی و یک بیمار قلبی ندیده باشی.

وُلف تصمیم گرفت در این باره تحقیق کند. او به کمک عده‌ای از دانشجویان و همکارانش در اوکلاهما به جمع‌آوری گواهی فوت ساکنان شهر پرداخت - و فرقی نمی‌کرد که این گواهی در چه سالی صادر شده بود. این گزارش‌ها مورد تحلیل قرار گرفت و شجره‌نامه خانوادگی هر بیمار با استفاده از پیشینه‌های پزشکی وی تهیه گردید. وُلف گفت: «حسابی مشغول بودیم. تصمیم گرفتیم به مطالعه مقدماتی دست بزنیم. سال ۱۹۶۱ کار را آغاز کردیم. شهردار گفت که همه خواهرانم در خدمت شما خواهند بود. او چهار خواهر داشت. گفت که می‌توانیم سالن شورای شهر را در اختیار بگیریم. گفتم: "پس نشست‌های شورا کجا تشکیل خواهد شد؟" گفت: "خب، نشست‌ها را برای مدتی به تعویق می‌اندازیم". خانم‌ها برای ما ناهار می‌آوردند. چند تا اتاقک کوچکی داشتیم که در آنجا می‌توانستیم نمونه خون

و نوار قلب بگیریم. چهار هفته آنجا بودیم. بعد با مسئولان صحبت کردم. برای تابستان مدرسه‌ای در اختیارمان گذاشتند. از کلیه اهالی رزتو دعوت کردیم که مورد آزمایش قرار بگیرند».

نتایج حیرت‌آور بود. در رزتو، عملاً هیچ فرد زیر پنجاه و پنج سالی از حمله قلبی نمرده بود یا دارای علامت بیماری قلبی نبود. میزان مرگ و میر مردان بالای شصت و پنج سال درست نصف میزان مرگ و میر در همه ایالات متحد آمریکا بود. در واقع، در رزتو میزان مرگ و میر در اثر هر نوع عاملی، چیزی حدود ۳۰ تا ۳۵ درصد پایین‌تر از حد انتظار بود.

ولف از یکی از دوستان درخواست کمک کرد - جامعه‌شناسی اهل اوکلاهما به نام جان برون^۱ برون از خاطراتش چنین می‌گوید: «من عده‌ای دانشجوی پزشکی و دانشجوی فوق‌لیسانس و دکترای جامعه‌شناسی را به عنوان مصاحبه‌گر استخدام کردم. در رزتو، به اتفاق خانه به خانه در می‌زدیم و با افراد بیست و یک سال به بالا مصاحبه می‌کردیم». داستان به پنجاه سال پیش بازمی‌گشت، اما هنوز می‌توانستی هنگام شرح یافته‌ها، حیرت برون را در صدایش حس کنی. «نه خودکشی و نه اعتیاد به الکل و مواد مخدر. و سابقه خلاف‌کاری، خیلی کم. دریافت مستمری از بهزیستی؟ هرگز! سپس به سراغ زخم معده و اثنی عشر رفتیم. هیچ‌کس دچار این بیماری‌ها هم نبود. این مردم از زور سال‌خوردگی می‌مردند. همین!»

در حرفهٔ ولف، جایی مانند رزتو اسمش این بود: مکانی خارج از تجربهٔ روزمره! جایی که قوانین عادی در مورد آن صادق نبود. رزتو استثنا^۲ بود.

1. John Bruhn

2. Outlier: غداً معترف